

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: کهیند آندریوس Kehinde Andrews
برگردان از: مهدی
فرستنده: علی مشرف
۲۳ جون ۲۰۲۰



Kehinde Andrews

دنیا هنوز هم بر ایده های برتری سفید مبتنی است

ایده برتری سفیدها، ایده این که سفیدها با نام پیشرفت می توانند انسانهای رنگین پوست و سیاهان را مورد سوءاستفاده قرار دهند، اینها به طور اساسی تغییر ی نکرده است. یک نا برابری جهانی وجود دارد، و کشورهای آفریقا در تمام دنیا به فقیر ترین ها تعلق دارند. این اتفاقی نیست که دنیا با این سلسله مراتب هنوز هم بر ایده های برتری سفید مبتنی است که این ایده ها به متفکران عصر روشنگری مرتبط می شود. وقتی ما بحث را به آنجا ببریم که این درست نیست که کار ارزان در آفریقا و یا منابع این کشورها را به کار بگیریم که چیزهایی مثل اسمارت فون برای جهان ثروتمند تولید کنیم، باید همچنین راجع به میراث برده داری و استعمار هم صحبت کنیم.

کهیند آندریوس پرفسور در دانشگاه بیرمنگام انگلیس است. او اولین رشته تحصیلی را جهت تحقیق در مورد تاریخ سیاهان و مبارزات آنها علیه نژاد پرستی تحت عنوان Black-Studies ایجاد نمود. موضوع پژوهشی او تحقیق در مورد فعالان رادیکال سیاه پوست می باشد.

دو عامل نژاد پرستی و استعمار به مانند دو روی سکه ای هستند که ساختار جهانی امروز بر پایه آن شکل گرفته و در نتیجه آن ما شاهد یک ساختار جهانی هرمی شکل به شدت نا متعادلی هستیم که در رأس این هرم، کشورهای به اصطلاح پیشرفته غربی و در قاعده آن کشورهای پیرامونی قرار دارند. با آن که صاحب نظران به این دو عامل کم و

بیش توجه داشته اند ولی هیچ گاه به اندازه امروز این عوامل در مرکز ضربات جامعه قرار نداشته و نظریه پردازان علوم اجتماعی هم، به جز معدودی، اکثراً بر نقش این عوامل در ایجاد ساختار نابرابر جهان امروز آن طور که باید نپرداخته اند و برای توجیه و توضیح نابرابری موجود در نظام جهانی، بیشتر بر عواملی دیگر متمرکز بوده اند. شاید علت نپرداختن به آن هم این باشد که بسیاری از این اندیشمندان و صاحب نظران خود به شکلی از منافع حاصل از این ساختار بهره مند بوده اند. قتل جرج فلویید جرعه ای بود که فشار نهفته در دل جوامع را به فوران در آورد و رسانه ها را مجبور به توجه به این عوامل نمود. البته نباید از نظر دور داشت که بحران اقتصادی و بیکاری فزاینده ناشی از کرونا، در کنار توزیع بشدت نا عادلانه ثروت نه تنها فشار بر اقلیتهای سیاه، رنگین پوست و قومی را دو چندان کرده بلکه قشر پائین در جوامع مرکز را هم به شدت تحت تأثیر قرار داده است و امروز شاهدیم که در تمام کشورهای به اصطلاح پیشرفته در مرکز، مردمی که از این عوامل رنج برده اند و یا شاهد رنج دیگران بوده اند بر روی سمبلهای نژاد پرستی که هنوز هم مخترانه سعی در حفظ آن می شود، متمرکز شده اند تا آنها را از حیات اجتماعی خود دور سازند، باشد که پایه های این ساختار نامتعادل بلرزد و فروریزد.

در همین راستا به بهانه پائین کشیدن چند مجسمه یاد بود تجار برده و تلاش برای پائین کشیدن مجسمه چرچیل از میدان پارلمان در انگلیس به عنوان سمبلهای نژادپرستی و بردگی ملل دیگر، پورتال اشپیگل المان با کهنید آندریوس Kehinde Andrews مصاحبه ای را در مورد موضوع نژاد پرستی و برخورد جامعه انگلیس با این موضوع انجام داده است که ترجمه آن را در زیر می خوانید.

گفتن این که «این مربوط به زمان دیگری بوده» کمکی نمی کند

در بریتانیا مجسمه های مربوط به تجار برده پائین کشیده شد- به نشان بحث در مورد راسیسم. کهنیده آندریوس که کارشناس است خواهان یک نگاه انتقادی نسبت به دوران استعمار و شخص وینستون چرچیل شد.



اشپیگل: در آخر این هفته در بریستول Bristol مجسمه ادوارد کلستن Colstons از جایش سرنگون شد، مجسمه روبرت میلیگان در لندن چند روز بعد برداشته شد. هر دوی اینها تاجر برده بودند. آیا این یک قدم درستی است؟
آندریوس: این دیر هنگام بود. تقاضا برای این که مجسمه کلستون را بردارند از سالها قبل مطرح بود. شهر بریستول یک شهر چند فرهنگی است. برای نوادگان بردگان این یک توهین است که در قرن ۲۱ در شهر همه جا، «کلستون» جلو دید باشد. تنها این مجسمه نیست، همچنین خیابانها و بناهایی به نام او نامگذاری شده است. دیدن این که او سرنگون شد برای خیلیها یک لحظه خوبی بود. عین همین هم در مورد بحث برده داری در لندن صدق می کند.

اشپیگل: چرا تا چند روز قبل مجسمه کلستون بر پا بود؟

آندریوس: کلستون سمبل بریستول است. شهر بریستول سپاسگزار بخش بزرگی از ثروت ناشی از تجارت برده توسط او بود. کلستون مقدار زیادی پول به شهر هدیه کرده بود و به همین خاطر او بخشی از تاریخ بریستول است.

اشپیگل: منظورات از این انتقاد چیست، وقتی مجسمه برداشته شود تاریخ پاک می شود؟

آندریوس: بناهای یادبود تاریخ را ماندگار نمی کنند، آنها نسخه ای از تاریخ را ماندگار می کنند، که به وسیله آن می خواهند یادآور دوران خود باشند. اینها چیزهایی در مورد دورانی می گویند که در آن دوران مجسمه شکل گرفته است، در مورد کلستون در اواخر قرن نوزدهم، ۱۷۰ سال بعد از مرگ او. در آن هنگام همه جا در بریتانیا سنبلهای یادبود از کسانی بود که تاجر برده، راسیست و یا پیروان اصلاح نژادی^[۱] بودند. این بخشی از فضای رسمی بود.

اشپیگل: این به این خاطر است که خیلی آدمها راجع به زمینه تاریخی اطلاع ندارند، یا به این خاطر که این برای آنها بی تفاوت است؟

آندریوس: بعضاً این به چشم پوشی آنها مربوط است. در سال ۲۰۱۴ در یک همه پرسی ۶۰ درصد از بریتانیایی ها گفتند که باید به امپراتوری افتخار کرد. این مرا شگفت زده نکرد، وقتی خیلی از افراد نمی دانند که حاکمان استعماری مانند سیسیل رودس Cecil Rhodes، که مجسمه او را می خواهند از اکسفورد بردارند، مقصر مرگ هزاران و بلکه میلیونها انسان بودند.

اشپیگل: و بی تفاوتی؟

آندریوس: بسیاری از بریتانیایی ها این موضع را دارند که این بد بود، ولی این به گذشته مربوط است. آنها این گذشته را به حال پیوند نمی دهند. دوران برده داری به سر آمده، ولی ما همچنان با نتایج آن زندگی می کنیم.

اشپیگل: با مجسمه کلستون چه باید کرد؟ او بعداً از آب برکه زیر بندر بیرون کشیده شد.

آندریوس: اگر نظر مرا بخواهید بهتر است که در همان برکه زیربندر باقی بماند. آنجا بهترین جا برایش بود.

اشپیگل: برستول چگونه می تواند تاریخی غیر از استعمار را یاد آورد باشد؟

آندریوس: یک بحثی وجود دارد که در جایی که قبلاً مجسمه کلستون قرار داشت، از این پس مجسمه پاول اشتفانزو Paul Stephenson باید قرار گیرد. او در سال ۱۹۶۳ رهبری بایکوت به ضد کمپانی بریستول اومنیوس را به عهده داشت، چونکه این کمپانی تصمیم گرفته بود که سیاهان و آسیایی ها را به عنوان راننده استخدام نکند. من معتقدم که این قدم خوبی است.

اشپیگل: ولی کافی نیست؟

آندریوس: این بحث باید فرا تر از مجسمه ها و یادبودهای دیگر ادامه یابد. میراث امروز برده داری، راسیسم امروز، فقط در مجسمه ها موضوعیت نمی یابد. مسأله نمادهای قدیمی یادبود موضوعی در سطح است. ما باید از خود پرسیم که چگونه می توانیم جامعه امروز را تغییر دهیم.

اشپیگل: بعضی از فعالان می گویند که باید در مدارس بیشتر راجع به تاریخ سیاهان صحبت شود.

آندریوس: اگر راجع به این موضوع به قدر کافی آموزش داده می شد، ما الآن بحثی راجع به سرنگونی مجسمه های تجار برده را نداشتیم. آنها خیلی قبل تر برداشته شده بودند. من سن زیادی ندارم، و وقتی که در بیرمنگام به مدرسه می رفتم ما در درس تاریخ خیلی به ندرت راجع به خارج از اروپا می آموختیم.

اشپیگل: از آن موقع چیزی عوض شده است؟

آندریوس: برنامه درسی یک کمی مناسب تر شده، ولی هنوز خیلی شدید بر روی بریتانیای کبیر و اروپا متمرکز است. متأسفانه بسیاری از انسانها هنوز نمی دانند که خشونت چه نقشی را در دوران امپراتوری بازی می کرد، چون خیلی کم راجع به آن در مدارس بحث می شود.

اشپیگل: چرا اینقدر سخت است که راجع به آن صحبت کنند؟

آندریوس: به خاطر میراث امپراتوری که هنوز هم در میان ما وجود دارد. ایده برتری سفیدها، ایده این که سفیدها با نام پیشرفت می توانند انسانهای رنگین پوست و سیاهان را مورد سوءاستفاده قرار دهند، اینها به طور اساسی تغییری نکرده است. یک نابرابری جهانی وجود دارد، و کشورهای افریقا در تمام دنیا به فقیرترین ها تعلق دارند. این اتفاقی نیست که دنیا با این سلسله مراتب هنوز هم بر ایده های برتری سفید مبتنی است که این ایده ها به متفکران عصر روشنگری مرتبط می شود [۲]. وقتی ما بحث را به آنجا ببریم که این درست نیست که کار ارزان در افریقا و یا منابع این کشورها را به کار بگیریم که چیزهایی مثل اسمارت فون برای جهان ثروتمند تولید کنیم، باید همچنین راجع به میراث برده داری و استعمار هم صحبت کنیم.

اشپیگل: شما در بیرمنگام در سه سال پیش در بریتانیای کبیر اولین ترم تحصیلی را در مورد تاریخ سیاهان و مبارزه آنها به ضد راسیسم بنیان گذاشتید که قبل از همه توسط متفکران و فعالان سیاه استقبال شد. وضعیت در دانشگاهها از آن زمان تغییر کرده است؟

آندریوس: برنامه تحقیق در تاریخ سیاهان در محدوده ما کمی تغییر کرده است ولی نه در آن مواردی که تاریخ در دیگر دانشکده ها تدریس می شود. من فکر می کنم ما به وسیله دانشجویان توانستیم خیلی حرکت کنیم و بعضی از دانشگاهها هم برنامه های خودشان را با آن متناسب کردند. ولی من مطمئن هستم که دانشگاههای برگزیده ای مانند آکسفورد و کمبریج علاقه زیادی به این ندارند.

اشپیگل: جنجال برانگیز تر از سرنگونی مجسمه کلاستون، رنگ نوشته ها بر روی مجسمه یادبود چرچیل در میدان پارلمان بود که بیان می کرد که او یک راسیست بوده [۳].

آندریوس: چرچیل برای افسانه ای که بریتانیایی ها برای خودشان دارند خیلی مهم است. بعضیها می گویند شاید او یک راسیست بوده ولی او جنگ را برده است. ساده ترین نسخه آنست که چرچیل فوق العاده بود و نازی ها وحشتناک بودند. به این صورت ما این تصور را داریم که نازیها آدمهای بد غیر مدرنی بودند که از زمین سبز شدند و فراموش می کنند که چگونه در همان زمان اصلاح نژادی در بریتانیای کبیر گسترش یافته بود و چرچیل از آن حمایت می کرد.

اشپیگل: دیدگاه‌هایی از دید امروز بحث برانگیز چرچیل در زمان خودش تا چه حد معمولی بود؟

آندریوس: اصلاح نژادی خیلی مورد توجه عموم بود، ولی فقط این نبود. حتی در زمان خودش هم بعضی معتقد بودند که او یک راسیست بود. لئو آمری Leo Amery وزیر چرچیل برای هند، در یادداشت‌های روزانه اش چرچیل را به خاطر عقایدش در مورد هندی‌ها با هیتلر مقایسه کرده بود. حتی نخست وزیر بوریس جانسون در بیوگرافی چرچیل که نوشته متدکر شده که نماینده جوان پیشرو حزب محافظه کار به خاطر شدت ایده اصلاح نژادی به چرچیل مشکوک بود. و در همان زمان هم ایده ضد راسیسمی و ضد استعماری وجود داشت. گفتن این که آن زمان دیگری بود این کمی نمی کند.

اشپیگل: برای بسیاری افراد اما چرچیل کسی بود که به طور قابل توجهی در این امر نقش داشته که اروپا را از دست نازی نجات دهد. یک شکلی از یادبود وجود دارد که هر دو وجه او را بیان کند؟

آندریوس: نباید چرچیل را به فراموشی سپرد، ولی نباید او را بی قید و شرط در مرکز توجه قرار داد. فرا تر از همه اینها او مسئول قحطی در بنگله دیش است که در نتیجه آن تا سه میلیون انسان مردند. از نظر من کسی که تصمیم می گیرد که مجسمه یادبود او را برپا کند، باید رد صلاحیت شود. وقتی گفته می شود که چرچیل جنگ را برنده شد، معمولاً این را از نظر می اندازد که این یک جنگ جهانی بود که همچنین انسانها در مستعمرات هم جنگ کردند، که همچنین خانواده کاربیک من هم در این جنگ جنگیدند و آنها هم در پیروزی سهم هستند. دیدگاه بریتانیایی در نقش کشور خود در اروپا معمولاً خیلی تنگ نظرانه است، و خوب می شود اگر چهره امروزه چرچیل زیر سؤال رفته و منززل شود.

زیرنوشت مترجم:

۱- اصلاح نژادی نظریه ای است که توسط سر فرانسیس گالتون Sir Francis Galton، پسر عمه داروین مطرح شد. طبق این نظریه باید در تولید مثل انسانها به برتری ژنتیک آنها توجه شود و از تولد انسانهای با ژن پست جلوگیری گردد. در دوران حکومت ناسیونال سوسیالیستها موسوم به نازی‌ها در آلمان به دستور هیتلر طبق این نظریه عمل می شد و کودکان ضعیف و معیوب را بلافاصله بعد از تولد می کشتند و همچنین از ازدواج افراد ضعیف و کسانی که از سلامت کامل برخوردار نبودند جلوگیری می کردند.

۲- نظر کانت در مورد سرخپوستان این بود که مردم [بومی] امریکا آموزش ناپذیر هستند، زیرا فاقد شور و عاطفه هستند. آنها از عشق بی بهره‌اند، و بنابراین بارور نیستند. به سختی سخن می‌گویند... به هیچ چیز اهمیت نمی‌دهند و تن‌پرورند و در مورد سیاهان او معتقد بود: من نمی توانم تصور کنم که انسانی که از سر تا پایش سیاه است بتواند فکر کند.

نژاد سیاهپوستان سرشار از شور و عاطفه، بسیار سرزنده، پرحرف و خودپسند است. آنها را می‌توان آموزش داد، اما تنها آموزش.

۳- از چرچیل نقل است که می گفت ما از قتل عام سرخپوستان در امریکا به هیچ عنوان نباید پشیمان باشیم چون به جای آنها انسانهای سفید که (از نظر او) نژاد برتری هستند جای سرخپوستان را گرفتند.

[منبع این مصاحبه در اشپیگل را در اینجا ببینید](#)

منتشر شده در من و تو ما